



برادر، برادر را به روایت می‌نشیند

چریک خوش تیپ غزه

برادر شهید الحسنی، ابوالعبید می‌گوید: «ایاد در ادب، اخلاق، آرامش کامل و حسن برخورد با مردم فوق‌العاده بود و هرگز رفتار تند یا خشن با کسی نداشت. فکر می‌کردم برای پدر و مادرم یک بچه لوس است به‌ویژه که او آخرین فرزند از بین ۱۰ فرزند خانواده بود اما این طور نبود. ایاد تا قبل از انتفاضه اول، به سمت سربازان اشغالگر سنگ پرتاب نمی‌کرد. دغدغه او این بود که در بهترین تصویر و با زیباترین لبخند ظاهر شود. دوست داشت موهایش را با دقت حالت دهد، لباس‌های زیبا بپوشد و عطرها را خوش بو به خود بزند اما ۱۶ سال پس از تولدش، زندگی‌اش زیر و رو شد.»

ایاد در اتاقش نشسته بود و منتظر بود طوفانی که در سالن خانه رخ می‌دهد آرام شود اما یکی از سربازان در اتاق ایاد را باز کرد و پس از او بقیه سربازان مسلح جمع شدند و او را به زمین انداختند. دنده‌هایش شکست، سرش شکافت و خونش جاری شد. به گفته برادر بزرگترش «ابو العبد» که با درد فراوان می‌گریست: «خون پاکی که از سراسر بدنش جاری شد، نقطه عطفی در زندگی و حرفه او بود.» ایاد از این حمله وحشیانه بسیار متأثر شد، ابروهایش را در هم کشید و چهره‌اش تغییر کرد. سپس با خشم شدید به آسمان نگاه کرد و گفت: «خدایا کمک کن. در برابر حق خود به هر قیمتی که باشد سکوت نمی‌کنم.» این لحظات دردناک، انگیزه‌ای برای تبدیل شدن او به یکی از برجسته‌ترین انقلابیون انتفاضه سنگ یا حتی به قول برادرش، قدرتمندترین انقلاب شد.

نقطه عطف زندگی او

ابوالعبید لحظاتی از بیان جزئیات زندگی برادرش دست می‌کشد تا از حافظه‌اش واقعه مهمی را پیدا کند. واقعه‌ای که برادرش ایاد را از پسری آرام و دل‌نازک به شیرینی درنده با قلبی که از مرگ نمی‌ترسید تبدیل کرد. ایاد جلوی آینه ایستاد و موهایش را شانه زد. لباس زیبایش را پوشید و با دست راستش عطرا روی بدنش اسپری کرد. در آن زمان او در حال آماده‌شدن برای بیرون‌رفتن با دوستانش قبل از غافلگیری بود که بدون اخطار، در خانه شکسته شد، سروصدا شدت گرفت و صدای جیغ بلند شد. صدای شکسته‌شدن شیشه و عکس‌های آویزان روی دیوارها مانند زلزله‌ای ویرانگر به گوش رسید اما آنچه در حال وقوع بود بخش کوچکی از یورش مکرر سربازان اشغالگر اسرائیلی به خانه‌های اردوگاه ساحلی در غرب شهر غزه است.